

شورا

مبارزه طبقاتی و رد تئوری بقاء حزب

رضا یونسی



طرح روی جلد: Ken Currie

شورا

مبارزه طبقاتی و رد تئوری بقاء حزب

رضا یونسی

گروه تئاتر انگزیت
تیرماه ۱۴۰۲



جنبش و تفکر کمونیسم شورایی در دامنه و بستر جنبش کارگری و تحت شرایط معین تاریخی و اجتماعی به وجود آمد، پس تبارشناسی آن برمی‌گردد به خود جنبش کارگری. پیداست که پرداختن به تاریخ این موضوع، شرح و تفصیل‌های زیادی را می‌طلبد که در منابع مختلف تاریخی می‌توان آن را جستجو کرد، اما شرایط اقتصادی و اجتماعی و اوج‌گیری جنبش کارگری در انتهای قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم روند شکل‌گیری این جنبش را به وجود آورد و پس از پیروزی انقلاب اکتبر و به ویژه بعد از انترناسیونال دوم مبانی نظری جنبش شورایی نظریه‌پردازی شد. به عبارتی پس از تحولات بزرگ جنبش کارگری به طور طبیعی جنبش شورایی شکل گرفت (هرچند شورا سابقه‌ای به درازای تاریخ دارد) و توسط نظریه‌پردازان چپ تئوریزه شد. از میان این نظریه‌پردازان می‌توان به انتون پانه کوک هلندی که کتاب بسیار مهمی در این زمینه به نام «شوراهای کارگری» دارد نام برد. هرمان گورتر که «نامه به رفیق لنین» او معروف است یکی دیگر از این نظریه‌پردازان است و کارل شرودر، پل ماتیک و دیگران از این زمره هستند. پیشینه این نظریه‌پردازان را می‌توان در آثار رزا لوکزامبورگ، کارل کرش، لوکاچ و همچنین گرامشی یافت. بنیان‌های نظری هر یک از آن‌ها، در مرزبندی با نظریه‌پردازی‌های بلشویکی درباره نقش حزب و پیش‌آهنگ را می‌توان از متون و کتاب‌ها و نظریات آنها دریافت. به عبارتی رابطه بین حزب و طبقه و مبارزه طبقاتی اساس این تعارض نظری است. به اشاراتی از «پانه کوک» در این زمینه که چگونه جنبش شورایی را هم در سازمان‌دهی انقلاب و هم در اداره نظم نوین یکسان می‌بیند توجه کنیم: «وقتی پرولتاریا برای هژمونی خود به پا می‌خیزد و همزمان سازمان خود و اشکال نظم نوین اقتصادی را توسعه و تکامل می‌دهد، این دو تحول غیر قابل تفکیک بوده و فرآیند انقلاب اجتماعی را شکل می‌دهند، یعنی با همان سازمانی که نظام کهنه را به زیر می‌کشد، با همان ایده و سازمان نظم نو را بنا می‌کند و نه سازمان دیگری. همان سازمانی که طبقه را در جنگ‌اش متحد می‌کند، به عنوان سازمان نوین فرآیند تولید نیز عمل می‌کند. یک رابطه دیالکتیکی بین تشکیلات و سازماندهی از یک سو و از سوی دیگر سازماندهی و مدیریت نظم نو عمل می‌کند که این دو امر از هم مستقل نیستند.»

این انسان است که به عنوان «سوژه فعال» هستی خود را تغییر می‌دهد و «خود» نیز تغییر می‌کند. نقطه عزیمت، پراکسیس مولد است اما آنچه سبب تغییر و پیشبرد تاریخ و

تغییر در طبیعت و همچنین خود انسان می‌شود، کلیت ابژه و سوژکیتوی است که توسط «عمل آگاهانه» انسان صورت می‌گیرد. این اتفاق می‌تواند تحت تاثیر عوامل دیگری الزاماً به نتایج مطلوب و از پیش تعیین شده‌ای نرسد، مانند رابطه انسان با طبیعت که عوامل ناشناخته و موثر طبیعی در هر دوره‌ای از تاریخ ممکن است فعالیت سوژه (انسان فعال) را مختل کند و یا حرکت آن را کند و در مواقعی جهت آن را تغییر دهد. به نقل قولی از مارکس از کتاب هجدهم برومر توجه می‌کنیم: «این انسان‌ها هستند که تاریخ خود را می‌سازند ولی نه آن‌گونه که دل‌شان می‌خواهد یا در شرایطی که خود انتخاب کرده باشند، بلکه در شرایط داده شده‌ای که میراث گذشته است و خود آنان به طور مستقیم با آن درگیرند، بار سنت همه نسل‌های گذشته با تمامی وزن خود بر مغز زندگان سنگینی می‌کند.» در ادامه به این نکته بر خواهیم گشت که همین امر چگونه به تعارض بین حزب و شورا تبدیل می‌شود و این سنت فکری یعنی مدافعین حزب در تقابل با شیوه‌های نوین بشری یعنی شورا قرار می‌گیرند. همه دستاوردهای بشری، چه آنهایی که شکست خورده‌اند و چه آنهایی که تحولات بنیادی و تاریخی ایجاد کرده‌اند، مهم هستند؛ از این جهت اهمیت دارند که هم تجربیات گرانبهایی را در اختیار بشر قرار داده‌اند و هم مسیر آینده را روشن‌تر می‌کنند. در این نوشته قصد آن نیست که به نقش احزاب در نظام کاپیتالیستی پرداخته شود، هرچند در تاریخ و جوامع معینی و نظام‌های مدرن سرمایه‌داری حزب نقش مهمی را ایفا کرده است که به بخشی از تاریخ بشر مربوط است؛ به ویژه نظام‌های پارلمانی مکانیزمی را ایجاد کرده‌اند که انسان را از قهقرای تاریخ، از پشت سدهای بلند عدم مشارکت در امور سیاسی، به میدان دخالت‌گری کشانده است. اما هم اکنون این احزاب در سیر تکوین نظام سرمایه‌داری به زائده‌های بی‌خاصیتی از نظام سرمایه‌داری بدل گشته‌اند. بی‌خاصیت به این دلیل که انسان امروزی به انکشاف روش‌های نوین تری در امر مشارکت مستقیم دست یافته است و آن دستاورد «شورا» است. این نوشته قصد بررسی اتحادیه، سندیکا و همه اشکالی که تاکنون جزء دستاوردهای طبقه کارگر بوده است را ندارد و تنها به بررسی «نفی» مادی حزب توسط شوراها یا همان اداره شورایی سوسیالیستی می‌پردازد. این نوشته به نقش مخرب احزاب لنینی در سازماندهی و استقرار سوسیالیسم و تقابل آن با شورا تا حدی خواهد پرداخت.

شورا نفی مادی حزب است

وقتی در مفهوم شورا، هم دیالکتیک (نفی آگاهانه) را نمی‌بینیم، نقش سوژه را به عنوان تنها عامل تغییر دهنده منکر می‌شویم و خود را جایگزین آن می‌کنیم و به ویژه پراکسیس

نبرد طبقاتی درون شوراها را فراموش می‌کنیم، وحدت تئوری و پراکسیس را مکانیکی و بیرون از حوزه طبقاتی ادراک می‌کنیم و یا به عمد تحلیل دیگری از همه این‌ها می‌کنیم، در نهایت مدافع حزب ترانز نوین!! طبقه کارگر می‌شویم و در شکل‌های کاریکاتوری دیگری، نهایتاً به دنبال سوسیال دموکراسی و پارلمانتاریسم و مجلس موسسان رهسپار می‌شویم. شورا در سوسیالیسم به دلیل دیالکتیکی که در نتیجه تضادهای درون‌ذاتی نظام سرمایه‌داری ایجاد می‌شود، قادر است ماهیت نوع مالکیت، ارزش اضافی و کار مزدی را مشخص کرده، مالکیت را اجتماعی کرده و دو مورد دیگر را لغو کند، چرا که شورا تنها نهادی است که عینیت مبارزه طبقاتی را بازتاب می‌دهد. این مبارزه قطعاً از اشکال آنتاگونیستی آن در نظام سرمایه‌داری به سمت کشمکش‌های نظری و تئوریک در نظام سوسیالیستی معطوف خواهد شد. شورا نهادی است که در آن تئوری و پراکسیس، همزمان به مقصد و به وحدت می‌رسند، دیالکتیک جدال درونی شوراها، ارتقاء سطح خودآگاهی است و مبارزه طبقاتی در نظم نوین به منظور رهایی از بند از خودبیگانگی است. آگاهی تئوریک به صورت امری سیال، توسط روشنفکر ارگانیک، که بخشی از طبقه کارگر است به درون طبقه راه می‌یابد و این آگاهی در پراکسیس نبرد طبقاتی به خودآگاهی طبقاتی بدل می‌شود. شورا آلترناتیو هیچ حزب و سازمانی نیست، بلکه خود به تنهایی هم به مثابه امر سازمان‌یابی و هم به مثابه اداره کشور در سوسیالیسم است. طبقه کارگر اگر بخواهد به خودگردانی، خودپویی و به «خود» رهایی دست یابد، نباید تصور کند که در دوراهی انتخاب حزب و شورا قرار دارد، چرا که حزب در هر شکل و شمایل، بیرون از طبقه - حتی برآمده از درون طبقه کارگر - به مثابه سازمانی مستقل از سوژه و نبرد طبقاتی است. حزب یعنی حذف سوژه فعال (پرولتاریا)، یعنی ساختن دولتی به ظاهر کوچک که قطعاً در تدارک تشکیل دولتی بزرگ بالای سر طبقه کارگر است. حزب، قادر است عرصه بوروکراتیک را درون جامعه بگشاید و مرکز نخبه‌گرایی، کمونیست‌های حرفه‌ای و مدافع نظمی باشد که هیچ ارتباطی به سوسیالیسم ندارد. حزب همان فاصله کاریدی و کارفکری است. اگر شوراها به هر دلیلی نتوانند شرایط مادی حذف حزب را فراهم کنند، این اتفاق قطعاً به شکست سازمان شورایی کارگری به عنوان تنها نهاد قدرت طبقه کارگر و نهایتاً به شکست انقلاب و سوسیالیسم منجر خواهد شد. حذف مادی حزب توسط شوراها همان قدرت سازماندهی سطح خودآگاهی طبقاتی و خصلت ضدسرمایه‌داری آنها است. لغو کار مزدی و حذف ارزش اضافی که به مدد نوع مالکیت به تصاحب فرد در می‌آید میخ‌های محکمی بر تابوت نظام سرمایه‌داری است. این رویکرد قادر است هر قدرت بالای سر طبقه کارگر، به جز شوراها را منحل کند. شورا محمل استقرار سوسیالیسم شورایی است. هر جریانی، در هر تاریخی، تحت هر شرایطی و به هر اسمی، دستور به

انحلال شوراها بدهد، یا شرایطی را فراهم کند که سوژه فعال (پرولتاریا) را از اداره مستقیم و بلاواسطه همه امور دور کند و یا به حاشیه براند، در خوشبینانه‌ترین شکل، خواهان نظم سرمایه‌داری و شاید هم شکل سرمایه‌داری دولتی آن است. ترمیم و یا بازسازی هر شکلی از حزب، تلاشی بیهوده است، چرا که شورا به نفی مادی حزب منجر خواهد شد.

با توجه به تجربیات ناکارآمد احزاب چپ ایرانی و تسلط ایدئولوژیک کمونیسم روسی بر آنها و به انحطاط کشاندن جنبش کمونیستی و به دلیل ساختاربندی‌های جدید طبقاتی و صف‌بندی‌های موجود و شکل‌های سازمان‌یافتگی حال حاضر، چشم‌انداز سازمان‌یافتگی طبقه کارگر که برآمده از سطح خودآگاهی آن است، به طور طبیعی جهت شورایی را نشان می‌دهد. شورا در آینده مبارزه طبقه کارگر تنها نهاد شکل‌پذیری مبارزه طبقاتی خواهد بود. شورا ضد مرکزیت‌گرایی و سانترالیسم است، نقطه مقابل فردگرایی (اندیویدوالیسم) است. شورا آناتومی و پیکربندی سازمان‌یافته تولیدکنندگان است. شورا تقابلی از بستر توده‌ای با سازمان‌یافتگی از بالا است. شوراها کارگری سیال هستند، یک شکل و تنها یک شکل از نظم را مشخص نمی‌کنند. هر شورا، هسته‌ای مستقل اما در پیوندی درونی با کلیت شوراها خواهد بود. همانطور که «کالا» هسته اولیه شکل‌دهنده نظام تولیدی سرمایه‌داری است، هر شورا نیز هسته اولیه نظام سوسیالیستی و شیوه تولیدی آن خواهد بود. شورا در نظام سوسیالیستی و حتی ماقبل آن به معنای نقش مستقیم سوژه در مبارزه طبقاتی است. هیچ نهادی توان انقلاب «مداوم» تا سرحد استقرار کمونیسم را به جز شوراها ندارد، چرا که موتور محرکه شورا، همواره تضادهای درونی ذاتی در شکل‌های مختلف آن است. اگر بپذیریم که چیزی به جز مبارزه طبقاتی نیست که تاریخ را به پیش برده است، اکنون که نظام سرمایه‌داری جامعه را به دو طبقه متخاصم تقسیم کرده است، این مبارزه طبقاتی به طور طبیعی از طریق شوراها صورت می‌گیرد. شوراها همان عمل انقلابی با توجه به سطح خودآگاهی توده‌ها علیه قدرت سرمایه‌داری است. شورا یک برنامه نیست، در هر لحظه یک پلتفرم است. مبارزه درونی و پیوند عمومی آن با سایر قسمت‌ها، رویکرد و سویه آن را مشخص می‌کند. شورا نه کیش است و نه آیین معینی، مقدس نیست چرا که همواره در حال نقد خود و پیرامون خود است و تنها به دلیل تضاد کار و سرمایه منطق آن به سمت خصلت ضد سرمایه‌داری رهنمون است. نقد رادیکال درون شورا به معنی امتناع از ایدئولوژی و کیش و آیین است. سرکوب شوراها در نظام لنینیستی نتیجه شرایط «مشخص» نبوده است (شاید هم منظور لنین از تحلیل مشخص از شرایط مشخص همان سرکوب شوراها در شرایطی است که نافی حزب می‌توانست باشد)، انحلال شوراها در خوشبینانه‌ترین حالت ممکن نتیجه تفکر آمرانه در تحقق سوسیالیسم بوده است، به این معنی که تنها مبهورت به زیر بنا و نظم حزبی شدن و

تصور ایجاد توسعه اقتصادی دستوری، برای استقرار سوسیالیسم، تفکری را پدید آورده بود که به حذف و سرکوب شوراها منجر شد و در ادامه آن فاجعه هولناکی را رقم زد که جنبش طبقه کارگر را در سطح جهان به قهقرا برد. به عبارتی امری اراده‌گرایانه از بالا و حذف سوژه فعال (پرولتاریا) در استقرار سوسیالیسم به یک ترس تاریخی مبدل شد. سوسیالیسمی که در آن تولید از دل شوراها سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی نشود، در هر شکل حتی اگر حزبی از درون طبقه نیز برآید در نهایت دست به انحلال مبارزه طبقاتی خواهد زد و یا در راه این مبارزه مانع ایجاد خواهد کرد و به سرکوب آن خواهد پرداخت.

ریشه لنینیسم، تنها به حزب بلشویک و شخص لنین محدود نمی‌شود. همواره باید این سوال پرسیده شود: منشأ تئوریک که این اندیشه، یعنی جایگزینی حزب به جای شورا و حذف مبارزه طبقاتی درون شوراها و دستور سوسیالیسم!! به جای مبارزه طبقاتی را صادر و اجرا کرده است در کجاست؟ پاسخ به این سوال به مطلبی جداگانه نیازمند است. البته ریشه این تفکر را باید تا آثار متاخر انگلس دنبال کرد و مبانی نظری آن را دریافت، جایی که انگلس ایده مطلق و ایده‌آلیستی هگل را حذف و ماده و ماتریالیسم را جایگزین آن می‌کند، به عبارتی درک دترمنیستی از حرکت تاریخ را به دست می‌دهد، انگاری جامعه انسانی تنها با رشد نیروهای مولد (همان تصویری که لنین داشت) به ناگزیر و محتوم به سوسیالیسم خواهد رسید. جنبش شورایی و کمونیسم شورایی مرزبندی دقیق و روشنی با آنارشیسم دارد. «باکونین» یادآور شده است که پیروزی انقلاب اجتماعی فقط زمانی امکان‌پذیر است که دولت فوراً نابود شود، چرا که ایده «دولت»، متضاد با آزادی مطلق است. هرچند کمونیست‌های شورایی با هرگونه مرکزیت‌گرایی مخالف هستند (به ویژه حزب)، اما شوراها و خودانگیختگی پرولتاریا را مبنای قدرت سیاسی طبقه کارگر می‌دانند، قدرتمندترین دولت دموکراتیک تاریخ بشر که توسط شوراها کارگری سازمان می‌یابد، سازمانی که به محور رابطه اجتماعی سرمایه‌داری به احتمالی خواهد انجامید. شورا سازوکاری است که رابطه ارگانیک را بین همه عرصه‌های تولیدی، توزیعی، سیاست، فرهنگ، امنیت، آموزش، آزادی‌های سیاسی و فردی، آزادی کامل مطبوعات، احزاب و غیره برقرار می‌کند. به عبارتی انسجام استراتژیکی بین همه امور را به وجود خواهد آورد. شورا یک کلیت واحد است که در هر بخش دارای استقلال می‌باشد. شورای مزدبگیران به مثابه مبارزه طبقاتی، فراروی از ابژه جهان وارونه و سوژکتیو طبقاتی، الغاء کار مزدی، آموزش و انقلاب فرهنگی بر اساس آموزش غیر ایدئولوژیک و منطبق بر علم و ضرورت‌های مادی و حیاتی جامعه، شکستن هژمونی فرهنگی و نظری سرمایه‌داری، امنیت اجتماعی و

نظامی، سیاست خارجی، وحدت تئوری و پراکسیس و ارتباط ارگانیک روشنفکران و طبقه کارگر است. شورا همان پراکسیس انقلابی است. شورا به مثابه حق تعیین سرنوشت و محور ریشه‌های باز تولید ناسیونالیسم و در نهایت شورا به مثابه سرکوب قهرآمیز فاشیسم می‌باشد. شورا همان گذر از قلمرو «ضرورت»ها و وارد شدن به قلمرو «آزادی» است به عبارتی حل مسائل مسکن، بهداشت، آموزش رایگان و مناسب و ورود به عرصه‌های انسانی از کار اجباری و تامین اوقات فراغت است، به طوری که اوقات فراغت تعیین کننده تعریف جدیدی از مفهوم ثروت باشد.

کسانی که مفهوم شورا را صرفاً تا سرحد سازمان تشکیل‌یابی طبقه کارگر تقلیل می‌دهند، افراد و یا سازمان‌های حزبی هستند که یا هنوز در بند افکار احزاب لنینیستی گرفتارند و تصور روشنی از مکانیزم شوراها ندارند و یا کاسب‌کارند و منافع حزبی خود را در خطر می‌بینند و اگر هم از شورا دفاع می‌کنند، در نهایت آن را زیر مجموعه‌ی دست‌چندی از حزب می‌دانند؛ شورایی را خواهانند که مطیع دستورات حزبی باشد و طبقه کارگر تن به بردگی کارمزدی تا سرحد مرگ بدهد. این شوراها به طور یقین هیچ ارتباطی به طبقه کارگر ندارد، مانند کاریکاتورهایی که از شوراها‌ی اسلامی ساخته شده است. احزاب در نظام سرمایه‌داری محمل‌سازش طبقاتی هستند و ماهیتی رفرمیستی دارند و نهادی از هژمونی نظام سرمایه‌داری می‌باشند. سندیکاها و اتحادیه‌ها نیز دارای چنین پتانسیلی هستند. نظام سرمایه‌داری مدرن، قدرت دوگانه‌ای را ایجاد کرده است؛ از یک طرف نظام کارمزدی و استثمار انسان از انسان را برنامه‌ریزی و در پراکسیس سیاسی خود نهادینه کرده است و از طرف دیگر نهادهای حقوقی، مدنی، فرهنگی و سیاسی خود را بنا بر ضرورت ساختاربندی کرده است. یعنی یک کلیت از نظام سرمایه را به وجود آورده است که احزاب نیز بخشی از این هژمونی است. در نظام‌های سرمایه‌داری غیرمدرن بر اساس ساختار مادی و روبنایی و تاریخچه فرهنگی و سیاسی آنها، شکل‌های مختلفی از احزاب وجود دارد که در نهایت همه آنها در زمین بورژوازی بازی می‌کنند و به زائده‌هایی از نظام سرمایه‌داری تبدیل شده‌اند. این امر به مثابه نادیده گرفتن مبارزات طبقه کارگر در امور صنفی و سیاسی نیست. حتی احزاب چپ رادیکال را می‌توان در بعضی از این کشورها مشاهده کرد، اما آنچه مورد بحث ما در این نوشته است، نگاه به شورا در سوسیالیسم و نفی مادی حزب است. تشکیل‌های حزبی چپ در نظام سرمایه‌داری خطری بالقوه روی سر طبقه کارگر هستند که هم توان سازمان‌یافتگی درونی طبقه را می‌توانند مخدوش کنند و هم قطعاً نیرویی بالای سر طبقه کارگر در استقرار سوسیالیسم خواهند بود. آنهایی که

مدعی هستند در ادامه و پس از استقرار سوسیالیسم دست به انحلال حزب خواهند زد، به طور قطع به یقین یا سازمان‌درونی و خودپویی طبقه کارگر و نقش پرولتاریا را باور ندارند و یا خود را در خطر حذف از قدرت سیاسی آینده می‌بینند، یا طبقه کارگر باید از مسیر شوراها به سازمان‌یافتگی و کسب قدرت سیاسی دست یابد و یا در استثمار و فروش نیروی کار خود همچنان باقی بماند و تن به بردگی کار مزدی بدهد.

شورا آلت‌رناتیو هیچ جریان، سازمان و نهادی نیست. تنها راه «خود»‌رهای طبقه کارگر است. اگر هم شوراها به این نتیجه جمعی برسند و این نیاز و ضرورت درونی را در یابند که تشکیل احزاب می‌تواند در خدمت قدرت سیاسی اقتصادی، فرهنگی و استقرار سوسیالیسم باشد، می‌توانند تصمیم به تشکیل چنین نهادهایی بگیرند. اما این احزاب و نهادها نباید هیچ نقشی به طور مستقیم در اداره سیاسی و اقتصادی کشور داشته باشند. شوراها قادرند هر شکل و هر نهادی را که ضرورت آنها را احساس می‌کنند به وجود آورند. حتی این نهاد و تشکلهای می‌توانند احزابی باشند که زیر فرمان شوراها دست به آموزش‌های، تئوریک، فرهنگی و سیاسی می‌زنند، به عبارتی تنها نقش فرهنگی را ایفا کنند. نفی هر نهاد دیگری توسط شوراها با سرکوب و توحش و کشتار همراه نخواهد بود، بلکه شوراها ساختارهایی هستند که ایجاد این نهادها را بنا به ضرورت و بر اساس حل تضادهای درونی جامعه فراهم می‌کنند و یا شرایط نفی مادی آنها را ایجاد می‌کنند، یعنی شرایطی را فراهم خواهند آورد که جامعه نیازمند چنین پدیده‌هایی به طور طبیعی نباشد. اگر شوراها ارکان نبرد طبقاتی و استقرار سوسیالیسم شورایی باشند، قادرند دست به خودرهای طبقه کارگر بزنند، و تامین همه آزادی‌های فردی و جمعی، تامین رشد و بالندگی فرهنگی، تولیدی، و سیاسی را فراهم کنند. به همین دلیل نیازمند سازمان‌های حزبی بالای سر طبقه کارگر نخواهند بود. بلشویک در روسیه و شخص لنین یک ضدانقلاب کارگری بوده است. کسب قدرت سیاسی توسط بلشویسم دلیل بر تایید درستی تئوری بلشویسم نیست. شعار قدرت به دست شوراها توسط لنین تنها یک فریبکاری سیاسی بوده است. به عبارتی پراکسیس سیاسی لنین حذف شوراها و جایگزینی حزب به جای طبقه بوده است، چرا که هر قدرتی که در ادامه به هر دلیل و تحت هر شرایطی دستور به انحلال شوراها بدهد و دست به سرکوب شوراها بزند و آنها را از صحنه مبارزه طبقاتی دور کند و به خفا براند و سپس شرایط استثمار طبقه را به شدیدترین شکل ممکن فراهم آورد، هیچ چیزی نیست به جز یک جریان ضدانقلاب و سرکوبگر فاشیست. استالین برآمده از بلشویسم و لنینیسم است، برآمده از تفکر دترمنیستی تحول تاریخی

است. بلشویسم جدایی ماتریالیسم دیالکتیکی از ماتریالیسم تاریخی است. تمامی احزاب و سازمان‌های چپ ایرانی که کمترین گرایش به تفکر لنینی داشته باشند در نهایت یک نیروی ضد انقلاب هستند. کسانی که سبب انحطاط جنبش چپ و به محاق بردن پراکسیس سیاسی آن و به تبع آن منفعل شدن طبقه کارگر را فراهم آورده‌اند، در وهله اول نیازمند به بازنگری تئوریک هستند؛ یعنی باید درکی مستقل از مارکسیسم روسی و مراجعه به تئوری انتقادی و انقلابی مارکس داشته باشند و ضرورت دوم آن‌ها انحلال سیاسی آن‌ها است. چپ باید نقش آکادمی آموزشی و ارتقاء سطح خودآگاهی طبقه کارگر را به عنوان بخشی از طبقه ایفا کند. شورا به دلیل ماهیت مبارزه طبقاتی و نفی رابطه اجتماعی سرمایه‌داری - یعنی هم نفی ماهیت آن، به عبارتی نفی نوع مالکیت، قانون ارزش و لغو کار مزدی و هم نفی همه ظواهر و تار و پود مناسبات روبنایی آن که شامل ارزش‌های اجتماعی طبقه حاکم مانند سیاست، حقوق، اخلاق، هنر، آموزش و غیره است - می‌تواند به استقرار سوسیالیسم به عنوان یک رابطه اجتماعی نوین دست یابد. حزب از این ویژگی برخوردار نیست، چرا که همان سوژه فعال (پرولتاریا) نیست، در اساس سوژه درون ذاتی طبقه کارگر برای حل تضادهای درونی جامعه را به طور طبیعی ندارد. حزب توان نفی خود را به عنوان یک قدرت سیاسی ندارد.

سرمایه‌داری یک کلیت است که شامل کارخانه‌ها، کارگران، روابط تولیدی و نیروهای مولده می‌باشد و علاوه بر آن‌ها فراساختارهایی مانند دولت، پارلمان، آموزش و پرورش، مذهب، ایدئولوژی، اشکال متنوعی از سرکوب را ضمیمه رابطه اجتماعی خود می‌کند که به صورت افکار عمومی، باور، بر جامعه مستولی می‌شوند و امری متضاد را موجه می‌سازند. تنها قدرت شورا در مبارزه طبقاتی است که توان دخل و تصرف و فراروی از چنین نظامی را داراست. به این نقل قول از گرامشی توجه می‌کنیم: «اصرار فلسفه پراکسیس، نیاز به ارتباط میان روشنفکران و عامه مردم به منظور محدود کردن فعالیت عملی و حفظ یکپارچگی در لایه‌های پایینی مردم نیست، بلکه مشخصاً برای برساختن «بلوک» فکری - اخلاقی‌ای است که می‌تواند پیشرفت فکری توده‌ها و نه صرفاً گروه‌های کوچک روشنفکری را به لحاظ سیاسی امکان پذیر کند.» این نقل قول همان وحدت روشنفکر ارگانیک با طبقه است، این همان خودرهایی طبقه کارگر از همه ظواهر واقعی نظام سرمایه‌داری است. محو نظام سرمایه‌داری فراروی از تمامی مواردی است که آن را به یک رابطه اجتماعی ظالمانه تبدیل می‌کند و آنچه اهمیت دارد این است که این اتفاق تنها می‌تواند از طریق مبارزه طبقاتی پیوسته و مداوم با همه ظواهر نظام سرمایه‌داری تحقق یابد. این

پروسه نه دستوری است و نه قابل مرحله‌بندی شدن است، چیزی هم‌زمان و مداوم است. پرولتاریا در شوراها، تئوری انتقادی و انقلابی را در کاربست پراکسیس نبرد طبقاتی به خدمت خواهند گرفت. دیالکتیک شورا نفی آگاهانه است، یعنی با سوژه درون ذاتی سر و کار دارد. شورا امری واقعی است، امری که محصول تمامی مناسبات و یا همان رابطه اجتماعی است. شورا بازتاب جدال طبقاتی است و همه این موارد نفی آگاهانه حزب را نشان می‌دهد. شورا یک مفهوم ایجابی است و آن نفی حزب است. شوراها همان آرایش طبقاتی هستند، پس در اشکال متنوع و سیالی پدید می‌آیند. الگویی از پیش تعیین شده نیستند اما به دلیل بازتاب تضادهای درونی ذاتی در خود، به سمت الگویی رهیافت خواهند داشت که خصلت ضد سرمایه‌داری را نشان می‌دهد. این خصلت بدین دلیل پدید می‌آید که شوراها متشکل از اکثریت جامعه که طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند خواهند بود. تمامی کسانی که در انقیاد بردگی کار مزدی هستند یعنی کلیه کارگران مولد، معلمان، پرستاران، کارمندان، هنرمندان ... در این نهاد یعنی شوراها متشکل خواهند شد و به سمت همین بن‌مایه‌ی شورا یعنی خصلت ضد سرمایه‌داری خواهند رفت. شورا چون محمل نقد رادیکال و نفی آگاهانه است و به دلیل محوریت پراکسیس نبرد طبقاتی سوژه درون ذاتی‌اش سویه‌ای به سمت کسب قدرت سیاسی دارد. قدرت شوراها ریشه در عدم تمرکز قدرت دارد، پس نفی مادی حزب را در ساختار خود می‌پروراند.

طبقه کارگر تنها از مسیر شوراها و سازمان سراسری آن قادر است دست به رهایی خود بزند. این وظیفه تاریخی به عهده هیچ فرد، نهاد، رهبر و یا گروهی نیست و تنها به عهده طبقه است. شورا، توان ساختن «بلوک فکری» بین روشنفکر و توده مزدبگیران را دارد و این رابطه ارگانیک است که تئوری انتقادی و انقلابی را به یک نیروی مادی بدل می‌کند. درک تئوری و پراتیک طبقه کارگر مستقل از هم بی‌معنی و مکانیکی است. کلیتی است که دیالکتیک آن، نبرد طبقاتی است در پیوندی متاثر از هم، کلیت خود را درون شورا به وحدت می‌رساند. در این فرآیند نقش و وظیفه روشنفکران ارگانیک یعنی روشنفکرانی که بخشی از طبقه کارگر هستند و یا پیشاهنگ طبقه کارگرند که برآمده از جنبش طبقه کارگر است، همان بردن تئوری انتقادی و انقلابی به درون طبقه کارگر است. به این نقل قول از گرامشی توجه می‌کنیم: «انسان فعال در میان جمع فعالیت عملی دارد، اما آگاهی نظری شفاف از فعالیت عملی خود ندارد. با وجود این تا جایی که جهان را دگرگون می‌کند، درگیر فهم آن می‌شود. در واقع آگاهی نظری او می‌تواند به لحاظ تاریخی با فعالیت او در تضاد باشد.» به عبارتی چون انسان هستی مادی خود را تحت تاثیر فلسفه،

ایدئولوژی و دین تجربه می‌کند، پس به احتمالی دچار یک آگاهی کاذب از جهان وارونه است. همین امر ضرورت وحدت تئوری و پراتیک را ایجاد می‌کند تا سوژه فعال در پراکسیس نبرد طبقاتی، به خودآگاهی برسد و این همان نقش روشنفکر به عنوان بخشی از طبقه است. به همین دلیل روشنفکران مستقل از طبقه که درون احزاب لنینی و یا شبه‌لنینی و یا هر شکل از احزاب دیگر خواب‌رهای طبقه کارگر را به عنوان رهبران طبقه می‌بینند، در شرایطی که شوراها شکل بگیرند این خواب و توهم آشفته خواهد شد. از همین روست که این احزاب، شورا را در تضاد با تئوری‌های منسوخ شده لنینی می‌بینند و در مقابل تئوریزه کردن مفهوم شورا مقاومت می‌کنند. شورا هم عامل انسجام و سازمان‌یافتگی درونی طبقه کارگر و هم تنها نهاد اداره کشور است. روشنفکران و پیشاهنگ طبقه کارگر، با آگاهی خود، سلطه بورژوازی را هم در تئوری و هم در پراکسیس و همچنین سلطه تئوری حزب را خواهند شکست. نبرد طبقاتی در کلیت خود زدودن «ازخودبیگانگی» است و در این صورت است که انسان به ماهیت پدیده‌ها پی خواهد برد و تناقض شکل و ماهیت را خواهد شناخت.

شوراها، پایان رقابت سرمایه دارانه است، عالی‌ترین شکل دموکراتیک است، ضد سانسور، ضد تحمیل نظرات سیاسی و فرهنگی حزبی است. شورا هیچ نماینده‌ای به جز خود در عرصه‌های تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها ندارد، قدرت به تمامی در دست شوراها بدون هیچ شریکی خواهد بود. شورا اعمال قدرت مستقیم توده‌ای است. مکتب، کیش و آیین نیست، تقدس ندارد، چرا که به دلیل بازتاب تضادهای درون ذاتی همان سوژه شناسا است که دیالکتیک (نفی آگاهانه) اساس و موتور محرکه‌ی آن است. چیزی که توان نقد رادیکال را درون خود ایجاد می‌کند و آن را به فعلیت می‌رساند، من جمله نقد خود، هیچ‌گاه تبدیل به کیش و آیین نخواهد شد و به طور طبیعی همواره از خود تقدس زدایی خواهد کرد. نقطه عزیمت شورا پراکسیس مولد است، سلول بنیادی و اولیه سازمان‌یافتگی و قدرت توده‌هاست. شورا امری ملی است، ملی به این اعتبار که در قدم اول تکلیف خود را با بورژوازی خودی تعیین می‌کند. شورا گرایشی انترناسیونالیستی دارد اما نه از اشکال انترناسیونال دوم و به خط شدن پشت حکومت‌های بورژوازی و یا حزبی، بلکه در همبستگی کامل با تمامی زحمتکشان و کارگران جهان قرار دارد، اتحاد با تمامی کارگران جهان. شورا ساختار انقلاب «مداوم» است. در سیطره قدرت شوراها امکان ظهور فاشیسم و ناسیونالیسم تقریباً به صفر می‌رسد. هر چند در همه حال، نقش نیروهای ضد انقلاب، چه داخلی و چه خارجی را به عنوان یک فاکتور مخرب مد نظر دارد و تخریب آنها را محتمل می‌داند، درکی دیالکتیک از مفهوم روبنا و زیربنا دارد و به همین دلیل همه عناصر مادی و فرهنگی و سیاسی را در مسیر رهایی بخشی خود، مد نظر دارد. شورا

فعالیتی آگاهانه و مستمر است. شورا، همان هستی آگاه است، یعنی نهادی که در تبادل مادی، آگاهی را می‌سازد و این آگاهی بر حرکت شورا اثر می‌گذارد، یعنی کلیتی است که به پیش می‌رود. شورا جایی است که بندهند نظام سرمایه‌داری را زیر نظر دارد. به عبارتی همان دیکتاتوری پرولتاریا است. چپی که ایدئولوژی‌اش حزب و کمونیسم روسی و لنینیست است قادر به درک ساختار شورا نیست و یا آن را انکار می‌کند. نبرد طبقاتی به طور قطع خط بطلانی است بر هر آنچه که بخواهد جایگزین طبقه شود. حزب جولانگاه کرسی‌نشینان و میدان‌داران و محفل‌سازان است. فراروی از نظم سرمایه‌داری و انقلاب اجتماعی امری خط‌کشی شده نیست، پل و یا گذرگاه مرزی نیست که در یک لحظه بتوان از آن عبور کرد و پا به فردایی گذاشت که وارث هیچ امری از نظام اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و یا سیاسی گذشته نباشیم. به همین دلیل چون تنها شورا است که بازتاب ابژکتیو و سوژکتیو موجود است و جدال درون ذاتی را بازتاب می‌دهد، پس ظرفیت این فراروی را دارد. این فراروی بس پیچیده، پراشتهاب، زنده و مملو از تناقض است. به عبارتی تمامی جدال و کشمکش موجود یعنی عناصر فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و طبقاتی را به میدان نبرد طبقاتی می‌کشاند، اما در حین مبارزه و پس از حذف شیوه تولید سرمایه‌داری و لغو مناسبات حاکم آن به عنوان یک کلیت از یک رابطه اجتماعی و استقرار نظم نو، چون ظواهر واقعی یعنی فلسفه، دین و ایدئولوژی که هژمونی سلطه نظری و مادی بورژوازی را می‌سازند، نیروی مادی و پشتیبانی هژمونیک خود را از دست می‌دهند و یا در حال از دست دادن هستند و جامعه تحت تاثیر یک تئوری انتقادی و عملگرا قرار می‌گیرد. از خودبیگانگی انسان تحت تاثیر همین پروسه است که رو به محو شدن خواهد گذاشت. به عبارتی تناقض شکل و ماهیت از بین می‌رود و در پراکسیس نبرد طبقاتی که در شوراها متجلی می‌شود، جامعه به سطوح بالاتری از خودآگاهی خواهد رسید که قلمرو خودرهای طبقه کارگر است. شورا شکل ثابت و یکسانی نمی‌تواند داشته باشد، پس بر اساس ضرورت‌ها دائما در حال تغییر است.

جمع بندی

در دوران انقلاب، شورا شکل طبیعی سازمان‌یابی و میزان سطح خودآگاهی توده‌ای است. هیچ شکل دیگری که برآمده از بستر طبقه باشد تا این اندازه رادیکال، «خودانگیخته» و بازتاب مبارزه طبقاتی نیست. «حاکمیت» شوراها در ادامه‌ی همان شوراها در دوران گذار است. حاکمیت تمام‌عیار شوراها تنها از طریق اراده توده‌ها و اقدامات انقلابی امکان‌پذیر

است. به عبارتی امری خود به خودی و دترمینیستی بدون نقش سوژه فعال نیست. تجربه شورا ثابت خواهد کرد که هیچ امری قطعی نیست و هر لحظه باید دست به سازماندهی جدید زند. شورا محل انکشاف روش‌هاست، نهاد رهبری جنبش است. رهبری انقلاب و اداره سیاسی نظام نوین تنها متعلق به تمرکز و تجمع شوراهاست. شوراها با نقد رادیکال، پیوند ارگانیک با روشنفکران طبقه و وحدت تئوری و پراتیک بدون شک نفی مادی هر گونه حزبی است که بنیان مبارزه طبقاتی را تا رفع هرگونه ستمی پی خواهند گرفت. شوراها انقلابی، بالاترین و عالی‌ترین نهاد سیاسی در حاکمیت دولت نو می‌باشند و شکی نیست که نیروی بالقوه شوراها زمانی به فعل خواهد رسید که تحول انقلابی و دموکراتیک سوسیالیستی ایجاد شده باشد، یعنی شوراها آن را پدید آورده باشند. به طور کلی دولت شورایی یک دولت غیرحزبی و به طور ارگانیک نماینده مستقیم تمامی توده مزدبگیر است. حزب تداوم بهره‌کشی، کار مزدی و مالکیت غیراجتماعی است. شورا رد تئوری بقای حزب است.



تہذیب
میں